

هو العليم

## مراتب عمل و حقیقت محو شدن گناهان

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸

- مجلس هجدهم

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

اگر ترس از تعجیل در سزا و عقوبت و پاداش  
داشتم قطعا از خطا و گناه اجتناب می کردم و این نه  
به جهت عدم نظارت دقیق تو بر اعمال ما و اطلاع  
ناقص تو بر کردار ماست، بل به این جهت است که  
تو را، ای پروردگار بهترین ساتر و پوشاننده یافتم و  
در مقام حکومت، متقن ترین و محکم ترین و  
استوارترین حاکم و قاضی در موقف حساب و  
کتاب دیدم، و در مقام کرامت و بزرگواری دیگر  
بالا تر از تو بزرگوار و کریمی نیافتم.

خب در این شب های مبارک که دیگر رو به اتمام

است و از خدای متعال تقاضا می کنیم که گرچه

بندگان ناشایستی برای او بودیم - البته بنده نظر به خود دارم - و نتوانستیم آن طور که حتی لایق و زینده یک بنده است باشیم نه آنچه را که لایق مقام ربوبی اوست، آن که جای خود دارد، و ما اصلاً کجا می توانیم در آن افق حتی تصورش را هم بکنیم. من وقتی نگاه می کنم به حالات بزرگان از اولیاء در این موافق، مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه، مرحوم آقا، مرحوم آقای انصاری اینهایی که ما حتی در سنین طفولیت دیدیم، حتی خاطراتی که در همان طفولیت هنوز در ذهن من هست برای من معجب است و من روی آنها فکر می کنم.

مثلاً من مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه را در سنین پنج سالگی و چهار سالگی چند بار دیدم، که مرحوم آقا ما را می بردند در همان مجالسی که ایشان وقتی به تهران تشریف می آوردند، در منزل همان دامادشان، در باغ صبا می رفتند. من از همان زمان چهار سالگی یادم است، سه سالگی، حتی کمتر از چهار سالگی، دقیق! چهره شان، حرف هایشان، حرکات شان، مثل فیلم الان جلوی چشمم است.

حافظه هم بعضی وقتها خوب است ولی خب خیلی وقتها هم نه! برای آدم در دسر درست می کند. و این موارد هم مواردی است که در دسر... آدم وقتی که نگاه به آنها می کند از خودش مایوس می شود: بابا ما که فاتحه! اینجا حافظه به آدم می گوید که بابا مرخص هستی، ولی می گوئیم دیگر خدایا ما همین هستیم! چه کار کنیم؟ خب تو آنها را خوب درست کردی، خیلی خب ما هم این جوری هستیم! خودت یک کاری بکن یا به داد ما برس و از این انانیتها و استقلالها ما را در بیاور.

من یادم است در همان موقع یک دفعه مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه - زمستان بود - تشریف آورده بودند تهران منزل مرحوم آقا. آن موقع ایشان منزلشان استیجاری و در کنار میدان شهدای تهران که قبلا میدان ژاله می گفتند - آن موقع میدان بود الان که دیگر چهارراه است - کوچه حریرچیان بود، وقتی که ایشان از نجف آمدند چهارسالی آنجا مستاجر بودند، منزل یکی از دوستانشان هم بود که فوت کرده و به رحمت خدا رفته، از این منزلهای قدیمی که دو طرف دارد و حیاط هم وسطش است،

ما از آن منزل خاطره زیاد داریم، برای رفقا هم گفته‌ایم.

وقتی ایشان آمدند مرحوم آقا ظهر مسجد بودند و هنوز از مسجد نیامده بودند. بله! ایشان یک پیرمردی بود و یک عصا دست‌شان بود و آمدند در زدند ما رفتیم دم در - من چهارسالم هم نبود - بعد رو کردم به ایشان گفتم شما که هستید؟ گفتند: سلام آقا پسر خوب حالت چطور است؟ چطوری؟ خوبی؟ شروع کردند احوالپرسی کردن، بعد گفتند آقا جانانت هست؟ گفتم نه نیست و بعد در را بستم! گفتند وایسا بابا وایسا! یعنی داشتم در را می‌بستم، دست نگه داشتند، نگذاشتند در را ببندم: عجب پسر ناخلفی است خود آقا سید محمد حسین کجا این کجا؟ اصلا به هم نمی‌خورند! ایشان گفتند برو به مادرت بگو انصاری آمده. من آمدم و به والده مان که بالا بود گفتم که یک آقای آمده عصا دستش است و می‌گوید به مادرت بگو انصاری آمده! یک مرتبه من دیدم مادر ما متوحش شد و گفتند بگو بیاید! بگو بیاید! آنجا دیدم ما عجب غلطی کردیم که خلاصه به ایشان

گفتیم آقا برو بابام نیست! خدا حافظ خوش آمدی!  
از آن حالت والده‌مان (در همان سن چهارسالگی یا  
کمتر) احساس کردم این باید مرد بزرگی باشد، آمدم  
پایین و گفتم که مادرم می‌گوید به اتاق آن طرف  
(حیاط وسط و دو طرف ساختمان بود، مردها  
می‌رفتند حیاط را طی می‌کردند می‌رفتند آن طرف که  
دو تا اتاق بود و کرسی داشت.

بعد دیگر در را باز کردم ایشان آمدند و همین‌طور  
که می‌آمدند در همین راهرو با یک دست عصا  
می‌زدند و با دست دیگر این گوش ما را می‌گرفتند و  
هی قلقلک می‌دادند و مالش می‌دادند و می‌گفتند چه  
پسر خوبی! و چه ... تا رسیدند به آن اتاق و رفتند  
داخل. بعد ما هم تعجب کرده بودیم از اینکه والده  
ما یک هم‌چنین عکس‌العملی نشان داد و دستپاچه  
شد، یک مرتبه خیلی مضطرب و دستپاچه شد، بعد  
گفتیم برویم ببینیم این آقا چطوری است؟ می‌آمدم  
قشنگ یادم است از آن پشت پنجره نگاه می‌کردم  
ببینم چه کار می‌کند، دیدم که بنده خدا همین‌طور  
زیر کرسی نشسته و سرش پایین است، اصلاً سرشان  
را بالا نمی‌آوردند. هی می‌رفتم و می‌دیدم که

همین‌طور سرشان پایین بود تا اینکه مرحوم آقا  
بیایند.

مدتی گذشت مرحوم آقا آمدند و والده ما گفت  
که آقای انصاری تشریف آوردند، من اصلاً نفهمیدم  
این مرحوم پدر ما چه حالی برایش دست داد، آن  
چنان با عجله می‌دوید این حیاط را و آثار شعف...  
چهره برافروخته و خنده بر دهان... هنوز این  
[صحنه] در قلب ما و در ذهن ما قشنگ مثل یک  
تابلو هست. این که چطور وقتی از والده‌مان شنید که  
استادشان آمده و در آنجا نشسته، این چنین حالت  
بهجت و انبساط و ابتهاجی برایش دست داد که زائد  
الوصف بود، یعنی آن صورتی که الان من دارم ترسیم  
می‌کنم... یعنی به نحوی می‌دوید که می‌خواست به  
زمین بخورد، به این کیفیت ایشان آمدند و در را باز  
کردند و رفتند داخل و خدمت ایشان رسیدند.

چند مرتبه من ایشان [آقای انصاری] را دیده  
بودم. حتی در همان منزل صبیبه‌شان هم که می‌آمدند  
با مرحوم آقا یادم است که یکی دو بار هم آنجا ایشان  
را دیدیم. خلاصه حالات مرحوم آقای حداد، خود

مرحوم آقا...، مرحوم آقای حداد را که ما در ماه رمضان توفیق نداشتیم زیارت کنیم ولیکن خود مرحوم آقا را می‌دیدیم و آن تبدل حال و تحیرشان اصلاً مشخص بود که اینها افراد زمینی نیستند، اینها در یک عالم دیگر هستند و ما در یک جای دیگر هستیم و فقط در همین افق فهم و معرفت خودمان با آنها همنشین هستیم و صحبت می‌کنیم.

یک وقت روزهای آخر ما رمضان که بود خدمت ایشان رسیدم، بعد از ظهری بود، یک آهی کشیدند و گفتند آقا سید محسن ماه رمضان تمام شد و دست ما خالی است! واقعا برای ما همین قدر این احساس بود که یک خبرهایی هست خلاصه، یک خبرهایی هست غیر از آنچه را که ما می‌فهمیم و غیر از آنچه را که خواندیم و با آن در ارتباط هستیم، اینها یک چیزهای دیگری دارند می‌فهمند، یک مسائل دیگری دارند از این ماه رمضان درک می‌کنند. مثلاً فرض کنید که مرحوم آقای حداد این مرد الهی که ما نمی‌توانیم نظیری برای ایشان به حساب بیاوریم، ایشان در این ماه رمضان چه احساسی داشته؟ چه درکی داشته واقعا؟ واقعا چه درکی داشته که بعد از

ماه رمضان دأبش این بود که به شکرانه این منتی که خداوند بر آنها نهاده و توفیق درک ماه مبارک را نصیب کرده است، به زیارت تمام ائمه عراق و امامزاده‌ها، هم ائمه و هم امامزاده‌هایی که معروف بودند مثل حضرت سید محمد، حضرت قاسم و حضرت حمزه و امثال ذلک می‌رفتند. زیارت دوره، شروع می‌کردند از امیرالمومنین علیه السلام، امام حسین علیه السلام، حضرت ابوالفضل علیه السلام و کاظمین و سامرا و بعد حضرت قاسم و اینها، یک زیارت دوره‌ای که در بعضی از اینها هم خود مرحوم آقا هم با ایشان حضور داشتند. واقعا اینها چه درکی داشتند؟ یعنی چه نصیبی در این ماه مبارک خدا به اینها داده بود که یک هم‌چنین حالی داشتند؟ یعنی مثل ما بودند که حالا یک حالی فوقش پیدا کنیم؟ یک انبساطی پیدا کنیم، یک توجهی، یک چیزی، خوب اما اینکه حالا بخواهیم بلند شویم و یک هم‌چنین مسئله‌ای را لحاظ کنیم، یعنی به شکرانه درک ماه مبارک بلند شویم به زیارت همه اینها برویم آن هم با آن حال و هوا...

خب حالا ما آنها را اسوه قرار دادیم دیگر، ما می‌دانیم اگر قرار باشد کسی را اسوه قرار بدهیم اینها هستند، همین‌ها، همین بزرگان و از اینها تبعیت می‌کنیم حالا چه کار داریم که آیا فهم ما به آن اندازه هست یا نیست، بالاخره می‌بینیم اینها این کار را کردند خب ما هم به اندازه خودمان، آنهایی که در اینجا هستند زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها یا اگر توفیق پیدا کردند زیارت علی ابن موسی الرضا علیه السلام که خب دیگر جای خود دارد و همین‌طور زیارت حضرت عبدالعظیم رحمة الله علیه و رضوان الله علیه، این بزرگان، اینها، خب ما هم این کارها را باید بکنیم یعنی همین کارهایی که آنها کردند، یا مثلا فرض کنید که در شیراز حضرت سید احمد و سید محمد و همین‌طور امامزادگانی که در آنجا هستند و هر کدام از اینها مُفیض هستند، یعنی دارای فیض هستند و از برکات نفوس‌شان به افرادی که می‌آیند افاضه می‌کنند.

هر کسی به اندازه خودش حالا ما نمی‌گوییم آن حد نیستیم و... ان‌شاءالله خدا قسمت بکند، می‌خواستم بگویم: "نیستیم و نخواهیم بود" گفتم نه

آن دومی دست ما نیست، اگر خدا بخواهد... ولی اینکه تا حالا نیستیم این درست است، و از خدا می‌خواهیم که بدهد برای خدا که کاری ندارد، مگر آنها که به اینجا رسیدند از کجا آوردند؟ آنها هم از خدا خواستند، از خانه خاله‌شان که نیاوردند، این بزرگان، این اولیا این مراتب را از خانه عمه و خاله‌شان که نیاوردند! از خدا خواستند و خدا هم توفیق فهم و عمل و همت به آنها داد و آنها هم رفتند و رسیدند. خب خدا به هر کسی هم می‌تواند بدهد دیگر:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید \*\*\* دگران

هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

و خودشان هم همین‌طور گفتند دیگر، خودشان گفتند بیاید و در کنار ما قرار بگیرید، بیاید در کنار ما باشید، نه اینکه شما کجا، ما کجا، نه! آنها هیچ وقت از این حرفها نمی‌زدند و ما هم از آنها نمی‌شنیدیم، خودمان درک می‌کردیم، خودمان می‌فهمیدیم. یک روز به مرحوم آقای حداد عرض کردم (گفتند که چه می‌خواهی؟) آقا می‌خواهیم خدا

یک خرده از آنهایی که به شما داده کمی هم به ما بدهد! گفتند نه، بالاترش را می‌دهد، بالاترش را می‌دهد. حالا می‌دهد ما نمی‌گوییم ندهد! ولی یک کمی هم بدهد ما کلاه‌مان را به عرش می‌اندازیم، گفتند نه بالاترش را می‌دهد. اصلاً اینها اهل تعارف نبودند، اهل تواضع و رودربایستی و شکسته نفسی نبودند، چیزی از خود نداشتند، اراده‌ای از خود نداشتند، هستی از خود نداشتند، این حالات را ما واقعا دیده‌ایم و به جای دیگر هم کاری نداریم، به مسائل دیگر کاری نداریم، دیده‌ایم دیگر، این مطالب را دیده‌ایم و از خدا می‌خواهیم خدایا اگر برکت و نعمتی قرار است که از ناحیه تو بر ما افاضه شود از همان برکات و نعمت‌هایی که به این بندگان دادی به ما عنایت کن، از همین‌ها هم به ما عنایت کن و ما را هم در همان مسیر و در همان موضع قرار بده. و خب این مسائل بوده.

ماه مبارک ماهی است که خاص به خودش است یعنی رحمت در این ماه یک رحمت واسعه‌ای است که می‌آید و همه را می‌گیرد و [گناهان را] محو می‌کند و سیئات را می‌سوزاند، خطاها را می‌سوزاند،

همین که دل شما متوجه می‌شود نفس شما انشراح پیدا می‌کند، یعنی سوزاند و از بین برد و دیگر نباید فکر کرد. یکی از رفقا روایت‌های خوبی نوشته بود من گفتم که آنها را بده به من اینها را خدمت رفقا عرض کنم. البته یک خطی آورده که فقط با ذره‌بین بایستی بخوانیم، ان‌شاءالله دفعه بعد خواست بیاورد یک خرده درشت‌تر می‌نویسد، البته برای خودش نوشته بود.

در اینجا دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: **التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ**<sup>۱</sup>، کسی که توبه بکند از گناه مانند کسی است که گناه نکرده، نه اینکه خدا او را بخشیده و گناهش را پوشانده، مثل اینکه اصلاً گناه نکرده است. یا اینکه فرض بکنید که یک روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام است که حضرت می‌فرماید (از معاویه بن وهب): **اِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحًا**، وقتی که یک بنده توبه کند به توبه نصوح که داستانش را حتماً

---

<sup>۱</sup> سنن ابن ماجه، کتاب الزهد، باب ذکر التوبة، حدیث ۴۲۵۰.

شنیده‌اید، یک توبه‌ای که دیگر برگشت به گناه نباشد؛ **احبه الله**، خدا این را محبوب خودش قرار می‌دهد؛ **فستر علیه في الدنيا و الآخرة**، سپس یک پوششی بر این می‌اندازد در دنیا و آخرت، چون وقتی خدا یک بنده‌ای را دوست دارد خب نمی‌خواهد این بنده‌اش جلوی افراد دیگر فرد غیرموجهی جلوه کند. معاویه بن وهب از امام علیه‌السلام سوال می‌کند: و **كيف يستر عليه؟** چگونه خدا می‌بخشد و پرده می‌اندازد؟ **قال: ينسى ملكيه ما كتب عليه من الذنوب**<sup>۱</sup>، آن دو تا ملکی که موکل بر انسان هستند تمام آنچه را که از گناه نوشتند، آن دو تا ملک هم به نسیان می‌اندازد.

ملائکه هم آرزایمر می‌گیرند! این اختصاص به ما ندارد، ينسى ملكين: ملائکه می‌گویند! این اصلا گناه ندارد این همه ما زحمت کشیدیم، خدایا صبح تا شب، البته ملک راست که می‌گیرد می‌خوابد و چرتش می‌برد، ما فقط ملک چپمان بیدار است و مشغول است و مرتب مواظب است، ولی ملک

---

<sup>۱</sup> ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ج ۱، ص ۱۷۱.

راست همه‌اش خواب است! بله! و خدا می‌آید این دو تا ملک را اصلاً به فراموشی می‌اندازد، ملائکه نگاه می‌کنند به هر چه که نوشتند! پس آن گناه‌ها کجا رفتند؟ این همه ما زحمت کشیدیم! خدا خودش گفت بنویس، ثبت کن، گفتارها را هم بنویس، فکرها را هم بنویس، خطورهایی که در ذهن است آنها را هم بنویس...

البته خب این نوشتن نوشتن [معمولی] نیست ها! آن نوشتن حفظ نفس عمل در نفس خود ملک است که آن جنبه کدورت و آن جنبه عمل در نفس ملک به عین خارجی! نه به صورت [ذهنی]، به عین! یعنی همان عین واقعه خارجی، همان عملی که ما با دست خود داریم انجام می‌دهیم، همان عمل در نفس ملک ذخیره است، نه عکسش، نه صورتش، نه فیلمش، خود آن عمل به صورت علیّ خودش که صورت مثالی است.

ما خیال می‌کنیم که مسئله برعکس است، ما خیال می‌کنیم این اعمالی که انجام می‌دهیم اصل این است، اصل این اعمال است، بعد آن وقت یک

دوربینی می آید از این عمل ما یک فیلمی برمی دارد  
حالا آن فیلم می شود [کپی این اصل] یک عکسی  
برمی دارد این عکس را در روزنامه چاپ می کنند این  
دیگر فرع می شود، وقتی یک کسی نگاه به این عکس  
می کند، نگاه به این نشستن شما می کند، نمی گوید  
این اصل است می گوید این عکس است، خود آن آقا  
الان نیست در اینجا نشسته و رفته، این چه می شود؟  
این اصل است.

بعد آن وقت مثلا آنچه را که ما می بینیم، یا افراد  
می بینند در خواب می بینند، در مکاشفه می بینند، در  
عالم واقع می بینند، آن می شود فرع نسبت به این  
عمل، این عمل می شود عمل مادی و عمل عالم مُلک  
و عالم شهادت، این عملی که ما داریم انجام  
می دهیم. اما قضیه برعکس است، یعنی چه؟ یعنی  
آن حقیقت عمل و واقع و اصلش آن که در مثال است  
می باشد، این که الان ما داریم انجام می دهیم فرع آن  
است، حکم آن دوربین را دارد که الان دارد از آن  
حکایت می کند. پس بنابراین واقع و حقیقت عمل  
انسان در عالم خارج، این حقیقت، وجود نازله یک  
حقیقت بالاتر و حقیقت مجرد است که عبارت است

از آن مثال عمل و مثال خود ذات، این ملائکه‌ای که نفس انسان را و عمل انسان را در اختیار دارند نه تنها عمل انسان را در اختیار دارند و جود انسان در نفس آنها در حالت بقاء و حالت استمرار است و این خیلی عجیب است که چطور انسان وجودش در وجود ملائکه در حال حیات و در حال بقاء است. همراه با آن وجود افعال و کردار و تمام تصرفات انسان و آثار انسان هم به واسطه آن وجود در حال ثبت و ضبط است.

پس آن عمل اصلی و حقیقت اصلی و افعال اصلی در وجود ملائکه است که آنها در عالم برزخ است، در عالم مثال است و بالاترش همین‌طور ملائکه بالاتر که در عالم ملکوت و تا برود بالا که هی تجرد او بیشتر می‌شود تا به مرتبه ذات که می‌رسد دقیق‌تر می‌شود، لطیف‌تر می‌شود، عمیق‌تر می‌شود و در آنجا دیگر اعمال انسان دیگر حتی صورت هم ندارند و فقط معنای صرف است.

اگر یاد رفقا باشد ظاهرا در آن حاشیه و تعلیقاتی که بر همین مطلع انوارها داشتم یک جا یک قضیه‌ای

نقل کردم (خودم در آن مجلس نبودم) که مرحوم آقا نقل کردند برای ما و خودشان هم در این کتابشان آورده‌اند که خدا رحمت کند مرحوم آیت الله بهجت رحمة الله علیه، مرد بزرگی بود، مرد وارسته‌ای بود، مرد صالحی بود، اهل صلاح بود، اهل دل بود و اهل تهجد بود، مَعْرِض از دنیا بود، خیلی ایشان دارای صفات حسنه‌ای بود، و ارتباط ایشان با مرحوم والد دیگر به سالیان خیلی سابق برمی‌گردد. و مراتب محبت و مودت بین این دو بود، هر وقت ایشان قم مشرف می‌شدند منزل مرحوم آقای بهجت می‌رفتند و برای زیارت ایشان می‌آمدند، یا هر وقت آقای بهجت مشهد مشرف می‌شدند منزل مرحوم والد می‌آمدند و ما هم متقابلاً با مرحوم والد برای بازدید می‌رفتیم.

یک دفعه آقای بهجت آمده بودند در منزل مرحوم والد، البته بنده نبودم و اخوی بزرگ‌تر بنده آنجا بود، این مطلب را گفتند، در آنجا صحبت راجع به اهمیت نماز شب کردند که حتماً رفقا اطلاع دارند که به اصطلاح نماز شب ترک نشود و...، این مسئله در وقتی بوده که من در خدمت مرحوم والد دو هفته

در بیمارستان بودیم، یعنی ایشان به واسطه کسالت قلب دو هفته‌ای در بیمارستان بودند و طبعاً یک هفته که در سی سی یو بودند که باتفاق بعضی از دوستان از اطبا ما می‌رفتیم و می‌آمدیم منتهی خب آنجا ممنوع بود و نمی‌شد کسی برود، ما گاهی می‌رفتیم و می‌آمدیم اگر ایشان کاری داشتند... و بعد یک هفته هم منتقل به بخش شدند که دوباره من در خدمت‌شان بودم و خب اینها در یک موقعیتی بودند که هزار سال عبادت ما به یک نفس کشیدن آنها نمی‌رسد و خب تمام شد.

آقای مرحوم آقای بهجت راجع به نماز شب تاکید داشتند و خلاصه می‌خواستند این طور بگویند انسان در هر حال و شرایطی می‌بایست نماز شبش ترک نشود و مسائل و مشکلات نباید باعث بشود که یک وقتی نماز شب از انسان ترک بشود. مرحوم والد می‌فرمودند که ایشان نظر به من داشت، که این مدتی که ما در آنجا بودیم خب نتوانستیم و شاید مثلاً... بود، البته خب حالا من نمی‌دانم، ما که متوجه نبودیم، علی‌کل حال حالا بر فرض هم اگر این طور

بوده و من در آنجا وقتی که مرحوم والد این را گفتند  
(خب طلبه بالاخره آرام که نمی‌نشیند، کار طلبه‌ها  
همیشه تک مضراب زدن و خلاصه انگولک کردن  
هست بالاخره) گفتم آقا جان ایشان اشتباه کردند!  
ایشان حتی یک خرده اخم هم به ما کردند: آقا  
درست صحبت کن! ولی خب ما دیگر جری بودیم  
و خلاصه بی‌ادب. گفتم آقا جان ایشان اشتباه کردند،  
ایشان فقط صورت در مثال بودند، و صورت مثالی  
آن هم در مرتبه ظاهر که فقط در مرتبه صورت است  
برای ایشان انکشاف داشته و خب آن صورت مثالی  
راندیدند اما آن حقیقت معنای نماز و آن واقعیت که  
ما فوق صورت و معناست اصلاً کجا اینها می‌توانند  
به آن دسترسی پیدا کنند که بفهمند شما به آن  
رسیدید؟ ایشان خندیدند: بلند شو برو آقا! بلند شو  
برو تو کله‌ات بوی قورمه سبزی می‌دهد! گفتند بلند  
شو برو! خلاصه دیگر ما طلبه بودیم، دیگر طلبه  
بودیم و طلبه هم هستیم و خلاصه قضیه این‌طور به  
نظر می‌رسید.

اینها اصلاً در يك عالمی بودند، در يك فضایی  
بودند که هزار نماز شب امثال ما به گرد يك نفس

آنها نمی‌رسد. حذا نوم الاکیاس و افطارهم،<sup>۱</sup>  
خوشا به حال و هوای آنهایی که خوردنشان،  
آشامیدنشان خوابشان بر همه این عبادت‌ها و  
سحرها و از شب‌ها تا صبح بودن‌ها ترجیح دارد.  
بنده نمی‌خواهم تشویق و ترغیب کنم به این گونه  
مسائل، نه، هر کسی حال و هوای خودش را دارد،  
هر کسی باید در همان موقعیت و در همان ظرف و  
در همان فضایی که قرار دارد در همان فضا حرکت  
کند. از يك طرف همین آقای حداد می‌فرمودند این  
رفقای ما خودشان بلند نمی‌شوند و کار نمی‌کنند  
ما باید بلند شویم برای اینها ریش بجنبانیم،  
این‌طور هم نیست که حالا... منتهی خب آنها در  
يك [چنین] وضعیت [خاصی] بودند.

خلاصه بنده از این نظر عرض کردم این مطلب  
را که واقعیت این اعمال در عالم ملکوت به صورت  
غیر صوری در حقائق و در معانی حضور دارد و آن  
اصل است، بعد که می‌آید پایین‌تر می‌شود صورت،  
بعد می‌آید پایین و در آخرین مرتبه می‌شود همین  
عالم ملک و عالم شهادت. پس آنچه را که ما در این

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغه، حکمت ۱۴۵.

عالم انجام می‌دهیم این نسخه آخری زیرا کس‌هایی است که دیگر آخر آخری این است. آن نسخه‌های اصلی و دست‌نوشته و خطی آن بالاهاست، بعد از روی آن یک زیرا کس می‌گیرند بعد می‌آید پایین‌تر یک زیرا کس دیگر، آن آخرین زیرا کس و فتوکپی که خیلی همچنین دیگر معلوم نیست چی نوشته چون ده تا زیرا کس خورده، این همینی است که ما داریم انجام می‌دهیم. پس اشتباه نشود خیال نکنیم که آنچه را که ما داریم انجام می‌دهیم حقیقت است و بقیه صورت‌برداری و عکس‌برداری، واقعیت این است که به این صورت در اینجا نزول پیدا می‌کند و در اینجا به این کیفیت نقش می‌بندد.

پس بنابراین خدای متعال وقتی که محو می‌کند چه را محو می‌کند؟ اصلاً آن صورت گناه را برمی‌دارد، یعنی آن صورت گناه دیگر نیست، خود نفس عمل هست همان‌طور که گفتم ولی دیگر صورت گناه نیست، آن ملکی که نوشته این شخص در اینجا گناه کرده، نگاه می‌کند می‌بیند در پرونده‌اش گناه نوشته فقط همان ملکی که حسنات را می‌نویسد... بعد ثم یوحی الی جوارحه اکتمی علیه

ذنوبه<sup>۱</sup> خدا به جوارحش می‌فرماید که ذنوبش را کتمان کنید، نشان ندهید، در آن آیه شریفه داریم ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup> روزی که زبان‌شان، دست‌شان، پای‌شان، اعضا و جوارح‌شان شهادت می‌دهند به آن کاری که کردند، در روز قیامت خدا به بنده‌اش می‌گوید تو این کار را کردی تو این گناه را کردی، می‌گوید نه نکردم، [خطاب می‌آید که ای] پا شهادت بده! پا شروع می‌کند شهادت دادن. یعنی چه شهادت دادن؟ نه اینکه به زبان درمی‌آید: من این راه را رفتم، من آمدم در فلان منزل وارد شدم... می‌گوید نه دروغ می‌گویند، نه خدایا مونتاز کردی، آنجا همه جور مسئله... پا که شهادت می‌دهد یعنی همان واقعه‌ای که با همین پا در آن واقعه شرکت کرده همان واقعه را خدا می‌آورد می‌گذارد جلو، آن وقت دیگر چطوری انکار می‌کند؟ نه اینکه عکس را نشان بدهند، انسان در خود می‌بیند که با پای خود این

<sup>۱</sup> اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۰، از امام صادق علیه‌السلام.

<sup>۲</sup> سوره نور (۲۴)، آیه ۲۴.

عمل را انجام داد، انسان در خود می بیند که با دستش این عمل خلاف را انجام داد، انسان در خود می بیند که با زبانش این کلام خلاف را بر زبان آورد، این تهمت را زد، این غیبت را کرد، این کلام ناشایستی که در اینجا نمی بایستی بگوید، در فلان مجلس گفت! آبروی مومنی را برد، همه را در آنجا می بیند. زبان نمی گوید من این کار را کردم خود آن کاری را که کرده همان را انسان در خود می بیند.

من الان دارم صحبت می کنم یا نه؟ آیا نیاز است که زبان من بگوید آقای طهرانی شما داری این حرفها را می زنی؟ خودم دارم می زنم دیگر، چه کسی می خواهد به من بگوید؟ دست من می خواهد بگوید؟ شما می خواهید به من بگویید؟ یعنی اگر شما به من نگوید من نمی دانم؟ من نمیتوانم بگویم چه فهمیدم و چه گفتم و چه حرفی زدم؟ الان خودم علم حضوری دارم، این علم متصل به نفس، علمی که با نفس من وحدت دارد، معیت دارد و این معیت معیت ذاتی است، یعنی جدا نمی شود. نیاز نیست من برگردم فکر کنم که من چه می گویم، خود همین حرفی که می زنم، خود همین کلامی که از من صادر

می‌شود این کلام را در وجود خود می‌بینم، اگر نمی‌دیدم که نمی‌گفتم، دارم می‌بینم دیگر، خب این نیاز به شهادت دارد؟ یکی بیاید به من بگوید که آقا شما این حرفها را داری می‌زنی! می‌گویم قبل از تو خودم دارم می‌بینم چه دارم می‌گویم نمی‌خواهد تو بگویی. کسی دیگر نزدیکتر به من از خود من که نیست، در روز قیامت همین حالی که الان من دارم پشت این میکروفن همین وضعیت در روز قیامت شهادت است پس شهادت یعنی همین، یعنی حضور عینی نه علمی، حضور عینی عمل در اعضا و در جوارح است این حضور عینی، خدا در روز قیامت به این اعضا و جوارح می‌گوید این را محوش کنید، این خیلی عجیب است. اما همان‌طوری که هست حضرت می‌فرماید برای همه نیست برای شیعیان امیرالمومنین است حواسمان باشد!

دیگر خدا چه کار می‌کند؟ و یوحی الی بقاع

الارض، اکتمی علیه ما کان يعمل علیک من الذنوب،<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۰، از امام صادق علیه‌السلام.

به بقعه‌ها و به مواقفی که این در آن مواقف گناه کرده،  
غیبت کرده، حالا یک اشتباهی کرده، یک چیزی از  
دهانش درآمده حالا یک خلافی کرده، خب این بقاع  
اینها همه ضبط می‌کنند، امروزه هم که می‌گویند که  
این اجسام همه قدرت گیرندگی دارند. تا یک  
جاهایی هم پیشرفت‌هایی در این زمینه کرده‌اند. خدا  
در روز قیامت به این زمین و مواقف می‌گوید...  
خب صورتش در آنجاست دیگر.

آخر مهم در اینجا این است که این کار مثل کار  
ادارات می‌ماند. مثل فرض کنید که کارهایی که الان  
کشورها می‌کنند، اداره ثبت دارند، اداره امنیت دارند،  
اداره آگاهی دارند، وزارت کشور دارند، وزارت  
فلان، وقتی می‌خواهند یک شخص را پیدا کنند در  
هزار تا دفتر اسمش هست، اگر یک دفتر گم شود در  
دفتر دیگر سند هست، در اداره امنیت سند است در  
اداره آگاهی سند است در هزار تا هست، کسی  
نمی‌تواند فرار کند. اینجا هم همین است، در تمام  
اعضا و جوارح ما خدا سند گذاشته. دو تا ملک  
اصلی که در اینجا هستند که سند اصلی در آنجا قرار  
داده، بقاع زمین و آن حال و هوا و فضا را خدا سند

قرار داده، هر کجا بگویی یک کپی خدا گذاشته آنجا که کسی نتواند حرف بزند، تا می گوید این دروغ می گوید، می گوید پس این چه می گوید، این هم آقا به او رشوه دادی خلاصه دمش را از پشت دیدی خدا می گوید پس آن چه؟ خلاصه خدا حسابی کارش دقیق است و نمی شود فرار کرد و خدا به بقاع زمین و فضا می گوید محو کنید همه آثار جرم را یکی یکی خدا از بین می برد.

**فیلقی الله حین یلقاه، حالا وقتی که می خواهد پیش خدا برود عجیب است و لیس شیء یشهد علیه بشیء من الذنوب،** وقتی که خدا را می خواهد ملاقات بکند این ملاقات با خدا را در حالتی می کند که خیلی عجیب است این عجیب است که حتی خجالت این که در قبال خدا بایستد و بگوید خدایا من این گناه را کردم! آن خجالت هم خدا برایش نمی آورد. اصلا آدم می ماند این چه دستگاهی است؟ در بعضی موارد البته داریم که خدا اقرار می گیرد آن چیز دیگری است، آن افراد دیگری هستند: تو این گناه را کردی تو این کار را کردی، بعد به خدا می گوید خدایا ما

دیگر از خجالت این سرمان را بیندازیم پایین، خدا می‌گوید خیلی خب خجالت نکش من همه را از بین بردم آن یک سری دیگر است. اما این دیگر مثل اینکه یک مرتبه دیگری است، این افراد دیگری هستند، نوعشان فرق می‌کند، نوع افراد فرق می‌کند، نوع بندها فرق می‌کند، حال و هوایی که آنها دارند با یک عده‌ای دیگر متفاوت است، قبل از اینکه به مقام حساب و کتاب برسد وقتی که از قبر می‌آید بیرون از صحرای محشر و قبر و اینها حرکت می‌کند به سمت عالم حساب و کتاب و میزان به آنجا که می‌رسد می‌بیند که فرض کنید که یکی یکی نگاه می‌کند این پرید آن پرید، آن پرید، الان حالا من چطوری پیش خدا بروم؟ دستم الان دارد شهادت می‌دهد، پام شهادت می‌دهد می‌بیند دست رفت دیگر دستش چیزی ندارد که بیاید بگوید خلاف کردی، پایش می‌بیند رفت آن چیزی که در پا بوده، در زبان بوده، در چشم بوده، در گوش بوده، غیبت می‌شنیده، تهمت می‌شنیده، خلاف می‌شنیده، می‌بیند یکی یکی گوشش رفت، چشمش رفت، حالا که رسید به خدا این اصلاً گناه ندارد می‌خواهد به خدا چه بگوید؟

بگوید خدایا من گناه کردم؟ خدا می گوید تو کی گناه

کردی؟ تو اصلا گناه نکردی!

پس ببینید امام سجاد علیه السلام چه می فرماید:

می گوید خدایا من تو را خیر الساترین [می دانم] یک

چیزهایی پس می دانستند اینها، اینها از یک چیزهایی

خبر دارند، اینها می دانند چیست، ما شوخی گرفتیم،

ما می گوئیم ائمه می آیند یک چیزهایی می گویند یک

احادیثی نقل می کنند و حالا معلوم نیست، آن یکی

می گوید سندش چیست...، بابا بی خود خودمان را

معطل نکنیم، وقتی می بینیم امام علیه السلام یک

حدیث یک روایت یک مطلبی می گوید دیگر دنبال

این نرویم، هی خرابش کنیم، بر طبق منافع خودمان

این را از بین ببریم، در سند تشکیک کنیم، وقتی

می بینیم هست دیگر هست، خدایی نکرده نشویم

مثل آنهایی که امام در مقابلش دارد این حرف را

می زند می آید بیرون برمی دارد تحریف می کند، خب

آن هم دیگر سند می خواهد؟ امام دارد می گوید این،

بلند می شود می گوید نه! منظور حضرت یک چیز

دیگر بوده! این نبوده! آدم به آنجا می رسد ها!

حالا هزار و چهارصد سال گذشته هی ما تشکیک در سند می کنیم، این یکی سندش ضعیف است، آن یکی فلان است در حالی که می دانیم درست است، گفته اند، همین است، چرا؟ دو روز دنیا، برای دو روز دنیا. آن هم یک روزش در سلامتی یک روزش هم در مرض، بعد هم خداحافظ به خاطر دو روز دنیا می آییم آن وقت آن سعادت ابدی را از دست می دهیم. خب آدم بیاید تسلیم بشود و مطالبی که اینها گفتند را بپذیرد، مطالبی که اولیا گفتند را بپذیرد، و به دنبال آنها برود آن وقت ببیند که چه خبر است. ان شاء الله از خداوند می خواهیم که توفیقات خاصه خودش را در این ماه که نصیب بزرگان کرد نصیب ما هم بفرماید.

مرحوم آقا می فرمودند: ماه مبارک را نگذارید به این راحتی از دستتان برود، آثار ماه مبارک را در خودتان نگه دارید، این فیوضات و این برکات و رحمتی که خداوند در این ماه نصیب کرده مهمان شماست این مهمان را زود از خانه بیرون نکنید، نگه دارید کسانی که عبارت ایشان است کسانی که در این ماه مبارک به توفیقاتی، حالی، حال و هوایی

رسیدند اگر بر همان مراقبه در ماه مبارک باقی باشند  
این حال و هوای ماه مبارک در آنها باقی خواهد ماند  
و گرنه اگر از آن مراقبه درآمدند، ارتباطات،  
اتصالات، هر چیزی آدم بخورد، هر چیزی را بنوشد  
باهر کسی حرف بزند، یعنی از آن فضا خارج بشوند  
آن هم کم کم از دست می‌رود و انسان نصیبش کم  
خواهد شد.

اللهم صل على محمد و آل محمد